



هر ماه ۶۰ نفر را دفن می‌کنم / حکایتی از روز آخر

هر ماه ۶۰ نفر را دفن می‌کنم و با وجود سختی‌هایی که شغلش دارد می‌گوید من می‌خواهم یک لقمه نان حلال سر سفره ام ببریم و راضی هستم.

هر ماه ۶۰ نفر را دفن می‌کنم و با وجود سختی‌هایی که شغلش دارد می‌گوید من می‌خواهم یک لقمه نان حلال سر سفره ام ببریم و راضی هستم.

خبرگزاری مهر، گروه استان‌ها – آن‌هایتا رحیمی: امروز روایت گر قصه ای هستم که برایم بسیار عجیب بود؛ روزی با صدای گریه، چشم بر این جهان می‌گشاییم و روزی نیز با صدای گریه دوستداران خود، بار سفر از این دنیا می‌بندیم، اما تنها چیزی که از ما به یادگار می‌ماند یاد و نام نیک است. دنیا یعنی همین؛ دارا و ندار، کارگر، دکتر و حتی افرادی که روزی برای خود برو و بیایی داشتند همه و همه روزی میهمان این خانه‌های ابدی هستند.

صدای لا اله الا الله به گوش می‌رسد و حکایت از روزی است که میت راهی خانه ابدی خود می‌شود؛ تمام دوستان و آشنایان نیز پشت سر میت با قدم‌های آهسته حرکت می‌کنند و صدای شیون و ناله نیز در گوشم می‌پیچد. اما اینجا تنها یک میزبان، جلوتر از همه راهی شده و منتظر میت است تا او را رهسپار منزل ابدی خود کند.

امروز سرش بیشتر از روزهای دیگر شلوغ بود وقتی سراغش را گرفتم گفتند همین الان، سوار موتور شد و برای خاکسپاری میت رفت، همین جا منتظر باش کارش که تمام شد زود برمی‌گردد.

قدری منتظر ماندم و به محض شنیدن صدای موتور، سریع به سمتش رفتم، دنبالش به راه افتادم تا با هم به یک قبر رسیدیم از آنجا فهمیدم که باید یک قبر دیگر نیز آماده شود. با یک سلام و خداحوت و اینکه یک خبرنگار هستم و برای گفت و گو با شما آماده‌ام، سر صحبت را باز کردم اما امروز مشتری‌های حاجی زیاد است و چندان فرصتی ندارد تا با من گفت و گو کند؛ اما قول داد اگر بعد از ظهر به دیدنش بیایم سرش خلوت می‌شود و می‌تواند با من صحبت کند.

تنها ابزار کاری او یک بیل و کلنگ است؛ کاپشنی سبز رنگ بر تن دارد که پشت آن، کارگر بخش تدفین حک شده است و مشغول کندن قبر است، عرق بر پیشانی او نشسته است و با یک دستمال نخی آنرا پاک می‌کند و دوباره به کار خود ادامه می‌دهد. با هر بار صدای کلنگی که به قبر می‌زند، در این فکر فرو می‌روم که امروز این قبری که اندازه آن، فقط ۲ و ۳۰ سانتی متر است، مدام عزیزی را در آغوش می‌گیرد و همه برای دیدار آخر و خداحافظی با او می‌آیند.

قدری در همین اطراف پرسه زدم تا بالاخره بعد از انتظار، او را در میان همه جمعیت عزاداران پیدا کردم که بیل به دست از خاکسپاری میت برمی‌گشت. امروز بعد از ظهر یک روز پاییزی است که هوا هم قدری طوفانی است و تمام خاک‌ها را به سر و رویم پخش کرده است.

باید بگویم شغل سخت و طاقت فرسایی دارد چرا که باید در سرمای استخوان سوز و گرمای تابستان، مسافران زیادی را راهی خانه ابدی کند؛ قدری که نگاهش می‌کنم نور خورشید، صورت و دست‌هایش را سوزانده است اما به هر حال تنها راهی است که می‌تواند کسب روزی حلال کند.

امروز با کسی گفت و گو کردم که روزی هم گذر خودم به اینجا خواهد افتاد. دیدنش هیچ ترس و دلهره‌ای نداشت؛ فقط قدری سر و رویش خاکی بود و غباری از خاک بر روی پلک‌هایش نشسته بود. خودم شاهد هستم که سرش شلوغ است اما هر طوری بود او را راضی کردم تا چند دقیقه‌ای با من گفت و گو کند.

هیچ مرده‌ای به خوابم نیامده

یک دست خود را به بیل تکیه داده و می‌گوید هر چه می‌خواهی بپرس همه را جواب می‌دهم، اولین سوالی که دوست داشتم بپرسم این بود که شما را گورکن تلقی کنم یا کارگر بخش تدفین؟ اما حاجی با سخاوت هر چه تمام می‌گوید فرقی نمی‌کند هر چه دوست داری صدا بزن؛ به درخواست خودش، اسمی از او ننوشتم و همانند دوستانش او را حاجی صدا زدم.

گفت و گویم از خاطره اولین روزی شروع شد که برای کار در اینجا مشغول شد و از او پرسیدم که در آن شب نترسیدید و یا حتی مرده ای به خواب شما نیامد که حاجی در مقابل سؤال می گوید نه ترسیدم و نه مرده ای به خوابم آمد؛ اما این لحظات را تجربه کرده ام که وقتی در خانه هستم، احساس کرده ام که در قبرستان در حال خاکسپاری میت هستم.

برخی می گویند نزدیک ما نشو

در یک قدمی او ایستاده ام اما می گوید طوری که تو ایستاده ای قدری عجیب است آخر، این اتفاق افتاده است که از من پرسیده اند کجا کار می کنی وقتی گفته ام در قبرستان مشغول کار هستم سریع گفته اند که پس نزدیک ما نشو. در مقابل خاطره ای که برایم تعریف می کند می گویم پس از شما می ترسند و پاسخ می دهد: بله افرادی وجود دارند که از من می ترسند.

این کارگر بخش تدفین، ۱۱ سال است که به این کار مشغول است و گویا مشتری های زیادی هم دارد و بدون اینکه از تعداد میت هایی که دفن می کند از او پرسم خودش برایم نقل می کند که هر ماه حدود ۶۰ نفر را دفن می کنم که با میت های دیگر که همکارانم دفن می کنند، به ۷۵۰ نفر در هر ماه می رسد و امروز نیز ۱۲ نفر را دفن کرده ام .

اکثراً خودم میت را داخل قبر می گذارم

نیم ساعت طول می کشد تا هر میت را دفن کنم و اکثراً خودم میت را داخل قبر می گذارم؛ برخی از صاحبان میت هستند که خودشان این کار را انجام می دهند اما برخی این طور نیستند آنهاپی که از مرده می ترسند، خودم میت را داخل قبر می گذارم.

وقتی از حاجی می پرسم که در فصل زمستان مشتری زیادی داری یا در فصل تابستان و اینکه تا به حال شده علت فوت میت هایی که دفن کردید را بفهمید؛ بلافاصله جواب می دهد در فصل زمستان مشتری زیادی دارم که اکثراً به علت سخته قلبی و تصادفات است که فوت شده اند.

هیچ میتی، اموال و دارایی خود را به گور نبرده است

تا به امروز هیچ تفاوتی بین قبور ثروتمندان و فقیران ندیده ام و تا به حال هم هیچ میتی، اموال و دارایی خود را با خود به گور نبرده و این اصلاً ممکن نیست؛ تنها تفاوت این است که جنس تابوت آقایان، کالوایزه و جنس تابوت خانم ها از ناپلون است تا تشخیص داده شود که میت زن است یا مرد.

تا به امروز هیچ تفاوتی بین قبور ثروتمندان و فقیران ندیده ام و تا به حال هم هیچ میتی، اموال و دارایی خود را با خود به گور نبرده و این اصلاً ممکن نیست

زمانی که از حاجی می پرسم سرشناس ترین فردی که تا به حال دفن کردید رو به یاد دارید، به سمت مقبره ها اشاره می کند و می گوید : دکتری بود که در یکی از آن مقبره ها دفن کردم اما اسمش از یادم رفته ولی فرد خیری بود که به فقیران کمک می کرد.

شما به عنوان کسی که روزی چند میت را دفن می کنید چه تعبیری از فشار قبر دارید؛ اصلاً چه کار کنیم که به فشار قبر دچار نشویم، بدون هیچ مکتبی می گوید خودت بهتر از من می دانی فشار قبر چیست، اما باید گفت تنها پروردگار عالم می داند فشار قبر چیست و برای آنکه دچار فشار قبر نشویم باید در این دنیا اعمال درستی انجام دهیم، قدم های درستی برداریم و تا می توانیم به داد فقیران برسیم.

حاجی می گوید : روزی ۸ ساعت کار می کنم و ساعت ۱۴:۳۰ نیز به خانه برمی گردم، درست همین لحظه نگاهی به ساعت می کنم که به اتمام کار او کم مانده و حاجی امروز بخاطر گفت و گو با من قدری دیرتر به خانه می رود؛ حال از او می پرسم از کسی به جز من خسته نباشید شنیده اید که می گوید : بله شنیده ام.

موقع کندن قبر، گاهی عقرب بیرون می آید

امروز سؤالاتی نیز از سر کنجکاوی پرسیدم مثل اینکه آیا تا به حال اتفاق افتاده موقع کندن قبر، مار و یا عقربی بیرون

بیاید یا حتی شب به هنگام خواب، میت ها به خواب شما بیایند که اضافه می کند : تا به امروز موقع کندن قبر هیچ ماری را ندیده ام اما عقرب بیرون آمده است و اصلا پیش نیامده که مرده ای را در خواب ببینم.

برای میت هایی که دفن می کنم، اشک هم می ریزم

حاجی حتی برای میت هایی که دفن می کند اشک هم می ریزد از روزی برایم می گوید که در سال ۹۵، مادری را دفن کرده که دو بچه خردسال داشت و مانع از این می شدند که مادرش را به داخل قبر بگذارند و این روز همه گریه کردند.

تعبیری از مرگ را فقط خداوند متعال می تواند بگوید؛ نه مرده ترس دارد و نه مرگ و حتی از مرگ هم نمی ترسم.

پسر خودم را دفن کرده ام

نزدیک ترین فردی که حاجی تا به حال دفن کرده، پسر خودش بوده است که تنها یک پسر برای او باقی مانده که در مقابل اندوهی که بر چهره او دیدم، چیزی جز اینکه خدا پسران را رحمت کند و دیگر فرزندان را حفظ کند، نتوانستم بر زبان بیاورم.

من کار دیگری نداشتم و به این شغل آمدم و تا پایه پنجم ابتدایی ادامه تحصیل داده ام؛ برخورد خانواده ام خوب است اما از برخوردی که در جامعه با من می شود راضی نیستم.

من کار دیگری نداشتم و به این شغل آمدم و تا پایه پنجم ابتدایی ادامه تحصیل داده ام؛ برخورد خانواده ام خوب است اما از برخوردی که در جامعه با من می شود راضی نیستم
همین لحظه گوشه حاجی زنگ می خورد و باید برای دفن یک میت دیگر نیز آماده شود اما چند دقیقه ای فرصت باقی مانده تا حاجی از نحوه دفن یک میت تعریف کند؛ جنازه را کنار قبر می گذاریم و اول از همه باید قبر را تراز کنیم این طور بگویم که مثل بالشی که همه وقتی می خواهند بخوابند زیر سر خود می گذارند بالشی از خاک درست می کنیم تا سر میت روی آن قرار گیرد.

بعد میت را داخل قبر می گذاریم اما یک میت از چهار قسمت با تکه ای از کفن بسته می شود که وقتی میت را داخل قبر گذاشتیم باید این بندها را از هم باز کنیم و بعد از اتمام تلقین توسط روحانی، سنگ ها را روی میت گذاشته و ناپلون می گذاریم و سپس خاک ها را می ریزیم و به این صورت مسافر، راهی خانه ابدی خود می شود.

حاجی خیلی خوب گفت که تا به حال هیچ تفاوتی میان قبور ثروتمندان و فقیران ندیده ام و هیچ میتی هم، اموال و دارایی خود را با خود به گور نبرده است. مرگ، پایان زندگی خاکی هست و روزی است که از این دنیا دست می کشیم برای همین می گویم :

زندگی صحنه ی یکتای هنرمندی ماست ، هر کسی نغمه ای خواند و از صحنه رود

صحنه پیوسته به جاست ، خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد